

# پارسی نویسان قرن نهم و آغاز قرن دهم

## ۱ - نظام شامی<sup>۱</sup>

نظام الدین شنب غازانی تبریزی معروف به «نظام شامی» از مورخان و نویسندگان معروف نیمه دوم قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجریست. وی مدتی از دوران حیات را در خدمت سلطان اویس جلایری (۷۵۷-۷۷۶ هـ) و سلطان احمد بن شیخ اویس (سلطنت از ۷۸۴ تا ۸۱۳ هـ) در بغداد گذراند و شرف منادمت آن سلاطین داشت. چنانکه می دانیم سلطان احمد جلایر چندسالی بعد از آغاز سلطنت دچار حملات امیر تیمور گورکان شد چنانکه آن فاتح جرار آذربایجان را بسال ۷۸۸ تسخیر و بکلی از متصرفات آل جلایر منتزع کرد و هفت سال بعد یعنی در سال ۷۹۵ بغداد و عراق را نیز از کف او بدر آورد.<sup>۲</sup>

خواندمیر بنقل از مطلع السعدین گفته «که از مولانا نظام الدین مرویست که گفت در نوبت اول که امیر تیمور لشکر ببغداد کشید و سلطان احمد جلایر را منهزم گردانید از مردم دارالسلام اول من بیارگاه عالم پناه رفتم و آن حضرت بنظر التفات

---

۱- در باره او رجوع شود به: گنجینه سخن ج ۵، ص ۱۵۲-۱۶۰، از سعدی تاجامی چاپ دوم، ۴۹۲-۴۹۸. ظفرنامه شامی چاپ پراگ ۱۹۳۷ موارد مختلف، حبیب السیر ج ۳ ص ۵۴۷-۵۴۸  
۲- بعد از آنکه بغداد بتصرف تیمور درآمد سلطان احمد بمصر گریخت و همانجا بود تا بعد از مرگ تیمور بسال ۸۰۷ دوباره بر سر متصرفات قدیم آمد و تا سال ۸۱۳ در عراق و آذربایجان کروفری داشت تا بسال ۸۱۳ بدست قرا یوسف ترکمان کشته شد.

و عاطف در من نگریسته بر زبان مبارک راند که خدای تعالی بر تو رحمت کناد که نخست از متوطنان این بلده تو پیش ما آمدی و مرا تربیت فرمود» و بنابراین وصول نظام الدین شامی بدرگاه تیموری باید بعد از سال ۷۹۵ اتفاق افتاده و بعد از این در سلک حواشی آن پادشاه قهار درآمده باشد، ولی نخستین خبر روشن از ارتباط مستقیم او با تیمور مربوط است بسال ۸۰۴ هـ زیرا درین تاریخ بود که بنا بر تصریح نظام شامی تیمور او را احضار کرد و مأمور تدوین کتابی در بیان احوال و فتوحات خود نمود و او شرح حال تیمور زاتا و قایع سال ۸۰۶ نوشت و چون در همین سال تیمور ترتیب مراجعت به سمرقند را می داد نظام شامی با اجازت او بتبریز رفت .

این نویسنده و منشی توانا در مدت اقامت در دستگاه جلایریان و منادمت سلطان اویس و سلطان احمد دوائر سودمند بنام آن دو باقی گذاشت . یکی از آندو که بنثری منشیانه ترتیب یافته موسوم است به «ریاض الملوك فی ریاضات السلوك» بنام سلطان اویس جلایر . از این کتاب نسخه یی در کتابخانه ملک تهران موجود است و استاد گرامی آقای علی اصغر حکمت متعنا الله بطول حیاته، که آنرا بدقت بررسی کرده شرحی جامع در معرفی آن آورده و نوشته است: «بطوری که از عبارات آن کتاب مستفاد میشود در ابتدای عمر مؤلف را بخواندن کتب و نوادر و امثال شوقی وافر دست داده است ، و بر آن صد بوده که کتابی بدان نهج بنگارد . ظاهراً در بیست و هشت سالگی در پی این مقصود برمی آید تا آنکه در بغداد بمطالعه کتاب سلوان المطاع فی عدوان الاتباع تألیف ابن الظفر الصقلی المکی متولد به ۷۹۷ هـ . و متوفی به ۸۰۹ هـ ( رجوع شود به وفیات - الاعیان و بغیة الوعاة ) نائل می گردد و آنرا با تصرفاتی چند بکسوت زبان فارسی درمی آورد و در بغداد از نظر سلطان می گذراند و در نزد آن پادشاه بحسن قبول تلقی شده و او در سلک منادمان خاص قرار می گیرد . پس از سالی چند آنرا باخر می رساند و بر آن خاتمه یی نیز الحاق می کند . آن کتاب یک دیباچه و یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه را مشتمل است . نام مؤلف متن عربی را بدینگونه ذکر کرده است : شیخ الاسلام عزالدین



رکن الاسلام شرف الائمہ ابوہاشم محمد بن محمد بن ظفرالمغربی؛ درخاتمہ می گوید: در این روزگار که زمام حل و عقد و قبض و بسط ممالک اسلامی در قبضہ تسخیر پادشاهی کامکار و دولتیار نهاده، و هو السلطان الاعظم شیخ اویس بہادر خان، چنین گوید بندہ کمینہ نظام کہ از اوان صبی داغ تربیت و اختصاص آن حضرت یافتہ است و بیک نظر پادشاہانہ از قرنہا خویش بقدم تقدیم پیش افتادہ، بدین حضرت تقرب جستہ، و کتاب سلوان المطاع را ترجمہ کردہ و دیباچہ آن در بغداد در ثمان وستین و سبعمائہ بعرض ہمایون رسانیدہ شد و تعویقی کہ از آن تاریخ تا این غایت واقع شد، موانع و شواعل روزگار را در آن باب تصرفی ہرچہ تمامتر بود. در این وقت این نوباوہ از کتم عدم بمکمن ظہور رسید، مرزبان نامہ و فوائد السلوک را تلوی میمون نہاد». باتوجہ باین شرح معلوم می شود کہ نظام شامی در دوران شباب خود بترجمہ سلوان المطاع توجہ نمودہ و ہم در روزگار جوانی آنرا باتمام رسانید و مقصود او از این کار ایجاد اثری بود پیروی از شیوہ سعدالدین و راوینی در ترجمہ مرزبان نامہ از زبان طبری بزبان پارسی.

اثر دیگر نظام شامی تلخیصی است از داستان مشروح «بلوہر و بوذاسف» کہ از عربی بیارسی در آمدہ بود و نظام آن ترجمہ را بسبب اطنابی کہ داشت تہذیب و تلخیص کرد و بنام سلطان احمد جلایر در آورد. در دیباچہ یی کہ نظام بر این تلخیص و تہذیب نوشتہ شیوہ بعضی از نویسندگان زمان را کہ باطناب سخن و تکلف و تنوق در آن توجہ خاص داشتہ اند، مردود دانستہ و حکایتی در این باب بطریق طنز و فکاہہ آورده است کہ نقل آن خالی از فایده نیست. وی دنبال سخن خود در باب تکلفات لاطائل متصنعان زمان چنین گوید: «امثال این تکلفات بی مزہ نزد سخنوران کامل و نقادان ماهر پوشیدہ نیست کہ سماجتی تمام دارد و تقید بدان اطلاق مرکب سخن را مانعی ہرچہ بیشتر است. حکایت این قصہ بدان می ماند کہ بزرگواری کہ دعوی شاعری کردی در حق ممدوح خود گفتہ بود: ای کف تو رشک دریای نیل، و ای طبع تو غیرت چشمہ

سلسبیل، دوستان تودرپناه نعم الوکیل، دشمنان تراحق در قرآن گفته‌الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل! لطیفی حاضر بود، گفت مصراع آخر از رودنیل درازتر است و از وجود فیل ثقیل تر! گفت جهت اختصار برین اختصار کردم و اگر اسب نظم درمیدان اطناب می‌دوانیدم ختم مصراع تا کعصف ماکیل<sup>۱</sup> می‌رسانیدم. گفت ماکیل نه، ماکول است و از شما امثال این هفوات غیرمأمول! از سرطنز در جواب گفت: ذکرت بخیر، نشنیده‌ای یجوز للشاعر ما لایجوز للغير<sup>۲</sup>»

اثر مهم و معروف نظام همان کتاب «ظفرنامه» اوست که بطریق اصلاح و انشاء از روی یادداشتهایی که در شرح حال تیمور گورکان نوشته شده بود تنظیم شده و تا وقایع سال ۸۰۶ در آن آمده اما وقایع پایان عمر آن فاتح را تا زمان وفاتش (۸۰۷ هـ) شامل نیست. نظام کوشیده است که در تحریر این کتاب بقول خود از شیوه سخن آرایبی و نقش پیرایی اجتناب ورزد و بهمین سبب کتابش، اگرچه خالی از اطناب و عبارات زائد نیست، ولی نثری بلیغ و تا حدی متمایل بشیوه انشاء مترسلان دارد و از حیث عبارت در میان تاریخ عهد تیموریان ممتاز است. نظام دردیناچه این کتاب نوشته است که در سنه اربع و ثمانمائه بندگی حضرت امیر صاحبقران خداالله ملکه علی مر الزمان باحضر بنده کمینه نظام شامی مثال داد و چون بشرف بساط بوس مفتخر گشتم بعد از تقدیم مراسم نوازش و اکرام و تمهید وظایف لطف و انعام در مقام تربیت و بنده پروری اشارت عالی نفاذ یافت تا تاریخی که جهت آن حضرت و صادرات افعال ایشان از مبداء ظهور این دولت ابد پیوند الی یومنا نوشته‌اند و ترتیب آن کماینبغی بتقدیم نرسیده، این بنده بتنقیح و ترتیب و تنسیق و تبویب آن مشغول گردد و اما بشرطی که از حلیه تکلف و پیرایه تصلف مصون و محروس باشد و از شیوه سخن آرایبی و نقش پیرایی محمی و محفوظ ماند، چه کتبی که بر آن منوال پرداخته‌اند و بشیوه تشبیه و استعارات آراسته مقصود در میان فوت می‌شود و اگر یک کس که از نصاب سخن نصیبی دارد معانی آن فهم می‌کند ده دیگر بلکه صد دیگر از درک مقاصد آن عاجزند و لهذا نفع آن عام و فایده آن تمام نیست. بنده



بساط بوسیده بعز عرض رسانیدم که هرچند مراتب سخن بسیارست و منازل آن بی شمار و بدولت ابد پیوند این ضعیف را برفنون آن بقدر مقدور قدرتی و در اسالیب آن پیش ارباب این فن شهرتی هست، اما علما در حق سخن پسندیده گفته اند: *ماتدر کة العامة ولا تشکر الخاصة*. یعنی سخن خوب روان آنست که عوام معانی آن دریابند و خواص عیب آن نکنند... بندگی حضرت فرمود که اینک من آن سخن می طلبم. بنده بعد از تقدیم مراسم دعا بعز عرض رسانیدم که اگر حکم نافذ شود بنده برین منوال سبیل آن مسلوک دارم و بدانچه مقدور باشد از عهده آن تفصی نمایم و آنرا شرف روزگار خود دانم. بنابراین کمر اجتهاد بر میان جان بسته التزام کردم که سوانح حالات و وقایع صادرات ایام این دولت که باید مقرون باد، چنانچه تا غایت ضابطانی که حاضر بوده اند و ملازمانی که در سفر و حضر وقایع و حوادث را ناظر، ثبت کرده باشند لباس عبارتی پاک بی تکلف پوشاند و آنرا مرتب و مبوب و مقرر و محرر گرداند. لاجرم دامن همت در میان جان زده و آستین عزیمت باز نور دیده پشت بر مهمات و شواغل دیگر کرده و درین شغل یک رویه شده روی بخامه دوزبان و نامه یک روی آوردم و تاریخ سعیهای جمیل و کوششهای پسندیده و رایهای ثاقب و تدبیرهای صایب آن حضرت در او بیان کردم...»<sup>۱</sup>. آخرین تاریخی که در ظرفنامه می یابیم مربوطست باقامت تیمور در نواحی شمالی آذربایجان در مراجعت از جنگ ارمن و اقدام بعمارت بیلقان در سال ۸۰۶، دنبال شرح این عمارت، نظام این دو بیت را که سروده خود اوست آورد:

گذشته هشتصد و شش سال و کسری از هجرت که شد مراجعت از غزو ارمن و گرگین  
 بساخت شهری ازین سان بمدت یک ماه تمور خدیو جهان قطب ملک و ملت و دین

### ۳- خواجه محمد پارسا<sup>۱</sup>

خواجه جلال الدین (یا شمس الدین) محمد بن محمد بن محمود الحافظ البخاری از اکابر مشایخ نقشبندی و از اصحاب و خلفای خواجه بهاء الدین محمد نقشبند (م ۷۹۱ م. ۵۷۹۱۰) و از رجال معروف و متنفذ دوران تیموری است که بسبب مقامات بلند عرفانی خود شهرت و اهمیت بسیار داشت.

ولادتش بسال ۷۵۶ در بخارا اتفاق افتاد و نسبش بعبدالله بن جعفر طیار می پیوست. علت داشتن عنوان «خواجه» آنست که وی از پیشروان نقشبندیه بود که از همگی آنان با عنوان «خواجه» یاد می شد و لقب «پارسا» را پیر و مرشدش خواجه نقشبند بوی داده بود. وی از علمای جامع معقول و منقول و در همان حال از مشایخ بزرگ تصوف بود و بهمین سبب معاصران او و یا کسانی که نزدیک بعهدش زندگی می کرده اند

---

۱- در باره او رجوع شود به:

\* نفحات الانس چاپ تهران، ص ۳۹۲-۳۹۶

\* حبیب السیر، تهران خیام، ج ۴ ص ۴-۵

\* ریحانة الادب، ج ۱ ص ۱۹۳-۱۹۴

\* گنجینه سخن، ج ۵ ص ۱۷۳-۱۸۰

\* شخصیت عرفانی و علمی خواجه محمد پارسای نقشبندی (مقاله...) بقلم آقای محمد اختر.

چیمه در مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، شماره ۳ سال دهم.

\* طرائق الحقایق



همه از وی با احترام نام برده‌اند و او بعد از مرگ خواجه بهاء‌الدین نقشبند جانشین او در بخارا گردید و ریاست نقشبندیان مدتی با او بود و بعد از او مقامش بیسراو خواجه برهان‌الدین ابونصر پارسا (متوفی بسال ۵۸۶۵ هـ) که او هم از کبار مشایخ نقشبندیه است، انتقال یافت. وفات خواجه محمد پارسا بسال ۸۲۲ در یازگشت از مکه و هنگام اقامت در مدینه اتفاق افتاد و همانجا در جوار قبۀ عباس بن عبدالمطلب بخاک سپرده شد. خواجه پارسا آثار متعددی بیپارسی در شرح مسائل عرفانی بنا بر طریقت نقشبندیان داشت، که چنانکه پیش از این گفتیم، بسی بشیوۀ تفکر و تحلیل ابن‌العربی از مسائل عرفانی نزدیک است، و از معروفترین آنهاست: فصل الخطاب لوصول الاحباب یا فصل الخطاب فی المحاضرات، که از جمله مهمترین و مفصل‌ترین آثار عرفانی اوست؛ و کتابی در شرح مقامات خواجه بهاء‌الدین نقشبند بنام: انیس الطالبین و عُدّة السالکین که بیشتر مأخوذست از کلمات و بیانات خواجه نقشبند بیپارسی روان خوب؛ و رسالۀ قدسیه که برخی آنرا منسوب بخواجه بهاء‌الدین نقشبند می‌دانند؛ و کتاب تحقیقات؛ و تفسیر سورۀ فاتحة الكتاب، و تفسیرهایی از چند سورۀ دیگر؛ و رسالۀ کشفیه در بارۀ کیفیت کشف و شهود و اشراق انوار؛ شرح فصوص الحکم و غیره. همه این آثار نثر فارسی روان و بسیار خوبی دارد که یادآور دیگر آثار پارسی خوب از عرفای ایرانیست.

#### ۴ - شرف‌الدین علی یزدی

شرح احوال و آثار منظومش در همین مجلد تحت عنوان «شرف» در شمار شاعران مذکور افتاده است و نظر باهمیت وافر که در نثر فارسی دارد در اینجا بذکر آثار منشور او خاصه ظفرنامه توجه میشود. همچنانکه پیش از این گفتیم شرف‌الدین در اکثر علوم عهد خود دست داشت و از نیروی تألیفات متنوعی از او ذکر کرده‌اند و از آنهاست: شرح قصیدۀ برده شرف‌الدین بوصیری؛ کنه المراد فی علم الوفق الاعداد در ارقام طیقی؛ رسالۀ حساب عقد انامل؛ حقایق التهلیل؛ کتاب اسطرلاب؛ منشآت؛ تضعیف خانۀ شطرنج از ابواسحاق کوبنانی؛ منتخب حلال مطرز در فن معما و لغز.

دولتشاه نوشته است که «مؤلفات او در اکثر علوم مشهور است خصوصاً در علم معما که درین طریق صاحب فن است»<sup>۱</sup> و اما بعد از منشآت شرف که بشیوه مترسلان استاد نگارش یافته و حاوی اطلاعات بسیار در باره عصر نویسنده است، اثر مشهور او کتاب ظفرنامه است که آنرا بامر میرزا ابراهیم سلطان بن شاهرخ بسال ۸۲۸ در شیراز تألیف کرد و چهار سال سرگرم تحریر آن بود. این کتاب در حقیقت تألیف مجدد سرگذشت تیمور است که نخستین بار بوسیله نظام شامی بنام ظفرنامه با انشائی خالی از عبارات مصنوع و با استفاده از یادداشت‌های روزانه وقایع نگاران و بخشیان اوبغوری زبان که همراه تیمور بوده اند فراهم آمده و تا وقایع سال ۸۰۶ را چنانکه گفتیم شامل است. اما ظفرنامه شرف‌الدین علی متضمن همان اطلاعات باافزایشهایی از ثقات و معمرین است در حالی که بانثری مزین و مصنوع و آمیخته با اشعاری که بیشتر از خود نویسنده است تحریر شده و سبب مهارتی که «شرف» در انشاء این کتاب بکار برده در تمام قرن نهم و آغاز قرن دهم از جمله نمونه‌های عالی انشاء<sup>۲</sup> و بعنوان مثل اعلائی فصاحت و سلامت سخن شناخته می‌شد و همین نظر را هم مورخان زمان درباره اتقان مطالب ظفرنامه داشتند چنانکه مثلاً کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی آنرا چون «دُرّی جهان افروز» وصف کرده و این بیت را در ستایش آن آورده است:

«آفتابست آن کتاب شریف  
کز فروغش جهان شود روشن»<sup>۳</sup>

و شاید یکی از عدل ستایشهای مبالغه آمیز از این کتاب در آثار مورخان و مؤلفان عهد تیموری اشتمال مطالب آن باشد بر ذکر احوال «امیر صاحبقران» که شاهان و شاهزادگان تیموری آنرا دستمایه مفاخرت قرار می‌داده و از تجدید خاطره آن در همه احوال مباحی و مسرور بوده و از حواشی و خدمتکاران خود نیز همین را انتظار داشته‌اند.

۱- تذکرة الشعراء ص ۴۲۵

۲- برای نمونه داوریه‌های عهد رجوع شود به تذکرة الشعراء ص ۴۲۷، حبیب السیرج ص ۱۵-۱۶، مطلع السعدین جزء دوم از جلد دوم ص ۶۷۵-۶۷۶ و جزء اول از جلد دوم ص ۳۰۳ و غیره.

۳- مطلع السعدین جزء دوم و سوم از ج ۲ ص ۶۷۶



موضوع کتاب ظفرنامه بیان فسب تیمور و سرگذشت اوست از آغاز تا مرگ و نشستن خلیل سلطان بجای وی در سمرقند و بیان اسباب زوال دولت او و خاتمه بی در ذکر خصایص صفات تیمور و شماره اولاد و احفادش هنگام وداع حیات؛ و مؤلف کتاب را بعد از حمد و ستایشش خداوند و پیغامبر برگزیده اش با حدود هشتاد بیت از منظومه خود که ببحر متقارب در ذکر فتوحات تیموری ساخته، آغاز نموده و این عمل یعنی نقل ابیاتی را از آن منظومه تا آخر کتاب بارها تکرار کرده است و شاید میخواست در این مورد تقلید گونه بی از الاوامر العلائیه ابن بی بی کرده باشد که نشر خود را هر جا که توانست با ابیات سلجوقنامه قانعی آمیخته و تکمیل کرده است؛ بهر حال این کتاب هم مانند تاریخ ابن بی بی پیروی از شیوه انشاء جهانگشای جوینی نگارش یافته و پیدا است که بدان زیبایی و دل آرایبی نیست.

تألیف ظفرنامه بسال ۸۲۸ در شیراز اتفاق افتاد و «صنف فی شیراز» تاریخ آنست بحساب جمل. این کتاب را «حافظ محمد بن احمد العجمی» بترکی ترجمه نمود و «تاج سلمانی» ذیلی بر آن از وقایع محرم سال ۸۰۷ ببعده نوشت<sup>۱</sup>.

همچنانکه گفته ام ماخذ شرف الدین در تألیف، و یا بهتر بگویم در تحریر، این کتاب گزارشهای رسمی احوال و جنگها و فتوحات تیمور بوده که روزانه بوسیله بخشیان اوینغور که همواره در اردوی امیر گورکان و ملازم او بوده اند، تهیه می شد و با استفاده از مطالب آنها منظومه بی بترکی و ترجمه بی بنثر فارسی فراهم آمد<sup>۲</sup>، و گویا همان ترجمه منشور خالی از تحلیه عبارت بود که بوسیله نظام شامی بانشاء منقح فارسی درآمد.

چنانکه شرف الدین می گوید میرزا ابراهیم سلطان تمام اجزاء تاریخ یا روزنامه مذکور را بعد از جست و جوی وافی جمع آورد و آنها را بعد از تجدید نظر کافی در اختیار شرف الدین علی گذارد تا بحلیه عبارات مزین بیاراید و او نیز همچنان کرد بی آنکه تصرفی در مطالب آن کند، و اضافاتی که ازوست یا مربوط بکیفیت ادای معانیست و یا از

۱- کشف الظنون ستون ۱۱۲۰

۲- رجوع شود به فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس، بلوشه، ج ۱ ص ۲۸۷

راه افزودن آیات و احادیث و امثال و اشعار، و مطالب اساسی آن نیز همان تاریخ رسمی سلطنت تیمور است که بدست بخشیان مذکور ترتیب یافته بود؛ ولی نسخ کامل این کتاب علاوه بر تاریخ تیمور متضمن وقایع دوران سلطان خلیل و شاهرخ و میرزا ابراهیم سلطان، و یک مقدمه در تاریخ و انساب قبایل ترك و مغول بوده است، و شرف الدین این مقدمه اخیراً قدری پیش از نگارش ظفرنامه یعنی بسال ۸۲۲ و بخواهش ابراهیم سلطان تحت عنوان «تاریخ جهانگیر» ترتیب داده بود، و این همانست که معمولاً آنرا «مقدمه ظفرنامه» نیز می نامند و بهمین سبب آنرا در همه نسخ ظفرنامه نمی بینیم.

قسمت دوم ظفرنامه، یعنی آن قسمت که حاوی تاریخ دوران شاهرخ و تاریخ میرزا ابراهیم سلطان بود. از دست رفته ولی در جلد دوم مطلع السعدین بصورت جامع و وسیعی از آن استفاده شده بنحوی که این دو کتاب می توانند یکدیگر را تکمیل کرده تاریخ رسمی تیموریان را از زمان تولد تیمور تا سال ۸۷۵ بشرح باز نمایند. در ذیل این مقال باید دانست که اسم کتاب شرف الدین علی یزدی در نسخ موجود آن بصورت های مختلف یعنی: فتح نامه امیر تیمور، فتح نامه همایون، کتاب تاریخ صاحبقران امیر تیمور، تیمورنامه شرف، تاریخ تیمور، تاریخ امیر تیمور، تاریخ شرف الدین یزدی، ظفرنامه ثبت شده است ولی شهرت آن بظفرنامه بیش از اسمها و عنوانهای دیگرست.

## ۵ - حافظ ابرو<sup>۱</sup>

شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بهدادینی خوافی معروف به «حافظ ابرو» از مورخان بزرگ ایران در پایان قرن هشتم و اوایل قرن نهم هجریست. لقب و نامش بنا بر ضبط فصیح

۱- درباره او رجوع شود به:

\*مجموع فصیح خوافی حوادث سال ۸۳۳

\*حبیب السیر، ج ۴، ص ۸



خوافی همانست که نوشته‌ایم و خود او اسم خود را در دوبیت ذیل عبد [الله] بن لطف‌الله و شهرت خود را «حافظ ابرو» ذکر کرده و گفته است :

بندۀ کمترین دولتخواه      کاتب‌العبد ابن لطف‌الله

آنکه شهرت به حافظ ابرو      یافته پیش‌میروشاه و سپاه

پس اینکه در بعضی مآخذ او را «نورالدین لطف‌الله» معرفی کرده‌اند، درست نیست .

اصلش از بهدادین خواف بود و تصریح فصیح خوافی به «خوافی» بودن او سند قاطع در این بابست و اینکه بعضی<sup>۲</sup> او را «هروی المولد» دانسته‌اند درست بنظر نمی‌رسد و شاید بعلت طول اقامت در هرات هروی دانسته شده باشد. تربیت و تحصیلش در همدان صورت یافت و از دوران جوانی در شمار دبیران امیر تیمور گورکان درآمد و بقول غیاث‌الدین خواندمیر «حضرت صاحبقران امیر تیمور گورکان نسبت بآن فاضل عالی‌شان التفات بسیار داشت و همواره او را در مجالس خاص طلبیده همت عالی نهمت براسترضاء خاطرش می‌گماشت» و بعد از تیمور ملازم خدمت شاه رخ شد و از مقربان و ملازمان او و پسرش بایسنقر میرزا گردید و بنام آنان بتألیف و تصنیف اشتغال داشت . بنا بر تصریح فصیح خوافی روز یکشنبه سوم شوال سال ۸۳۳ هـ، هنگامی که در رکاب شاه رخ از آذربایجان بخراسان معاودت می‌کرد، در موضع سرچم نزدیک زنجان بدرود



\* از سعدی تاجامی (ترجمه جلد سوم تاریخ ادبیات برون)، چاپ دوم ص ۶۰۹-۶۱۳

\* ریحانة الادب، ج ۱ ص ۲۹۹-۳۰۰

\* کشف‌الظنون، بند ۹۵۱

\* مقدمه بر «ذیل جامع التواریخ رشیدی» باهتمام آقای دکتر خانبا بیانی، تهران ۱۳۴۹

\* تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۲۳۹-۲۴۰

\* گنجینه سخن، ج ۵ از ص ۱۸۱ ببعده .

۱- حبیب‌السیر، ج ۴ ص ۸، کشف‌الظنون، ذیل زبدة التواریخ، ریحانة الادب، ج ۱ ص

۲۹۹، از سعدی تاجامی ص ۶۰۹ بنقل از ریو (فهرست نسخ فارسی کتابخانه موزه بریتانیا)

۲ حبیب‌السیر، ج ۴ ص ۸

حیات گفت و جسدش را بزنجان بردند و نزدیک مزار اخی ابوالفرج زنجانی بخاک سپردند.  
 سال وفات حافظ ابرو بنا بر قولی دیگر<sup>۲</sup> سال ۸۳۴ و محل وفاتش زنجان بود.  
 خواندمیر در ذکر تاریخ و محل مذکور بدین بیت استناد جسته است:

بسال هشتصدوسی و چهاردرشوال<sup>۱</sup> وفات حافظ ابرو بشهر زنجان بود

حافظ ابرو از مورخان موثق و معروف دوران تیموریست که بدقت در ضبط وقایع  
 وصحت گفتار معروفست. مهمترین اثر او «مجمع التواریخ سلطانی» است در چهارمجلد  
 که یک تاریخ عمومی است، و «زبدة التواریخ» که مجلد چهارم از همین کتابست  
 غالباً با اسم کلی آن اشتباه می‌شود. سه مجلد اول مجمع التواریخ شامل وقایع تاریخی  
 از ابتدای خلقت تا زمان ایلخانان مغول و مجلد چهارم از مرگ سلطان ابوسعید  
 (۶۳۷ هـ) تا وقایع سال ۸۳۰ هـ است. این کتاب را حافظ ابرو بنام شاهزاده بایسنقر  
 میرزا پسر شاهرخ تدوین کرد.

اثر دیگر حافظ ابرو «ذیل جامع التواریخ رشیدی» است که مؤلف در آن حوادث  
 بعد از مرگ غازان خان را تا وقایع دوران تیمور بسال ۷۹۵ ضبط کرده و دنباله  
 مطالب خود را بکتاب ظفرنامه نظام الدین شنب غازانی حواله نموده و کتاب را به  
 شاهرخ تقدیم داشته است.

کتاب مشهور دیگر حافظ ابرو جغرافیای اوست در دو مجلد که با مر شاهرخ از  
 سال ۸۱۷ هـ شروع بتألیف آن شد. مجلد اول این کتاب در شرح ممالک ربع مسکون  
 و دریاها و رودها و کوهها و بیابانهاست و بعد از فراغ از شرح همه «دریاها» در آن  
 بذکر حکام و سلاطین فارس و کرمان توجه شد. مجلد دوم این کتاب حاوی اطلاعاتی  
 درباره خراسان و حکام و سلاطین آنست از ابتداء فتح سپاهیان عرب تا دوران تیمور  
 و حوادث دوران سلطنت شاهرخ تا سال ۸۲۳ هـ.

۱- مجمل فصیحی ذیل حوادث سال ۸۳۳

۲- کشف الظنون ذیل زبدة التواریخ؛ حبیب السیرج ۴ ص ۸؛ ریحانة الادب و تاریخ